انّه یوم عید و فرح و سرور و یوم صوم شکراً لله تعالی

عید غدیر، روز عید و خوشی و شادی و روز روزه‌داری به عنوان سپاس نعمت الهی است .

یادداشت

علامه امینی مدافع مذهب در تفاهم با مذاهب

بهمن دهستانی| دوازدهم تیرماه روز بزرگداشت علامه امینی در تقویم رسمی نام گرفته است تا یادآور منزلت این شخصیت بزرگ و اثر سترگ او یعنی کتاب الغدیر باشد.

عبدالحسین امینی معروف به علامه امینی زاده ۱۲۸۱ شمسی در سراب آذربایجان شرقی و درگذشته ۱۲ تیر ۱۳۴۹ در تهران و مدفون در نجف اشرف است. او علاوه بر آنکه یک فقیه و متکلم و محدث و مورخ برجسته در میان علمای بزرگ شیعه بود؛ احیاکننده مباحث امامت در قرن چهاردهم هجری قمری به شمار می‌رود.

علامه امینی از ۲۲ سالگی برای تحصیل علوم اسلامی به نجف رفت و از بزرگان و استوانه‌های علم و عمل آن زمان یعنی سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا محمدحسین نایینی، محمدحسین غروی اصفهانی و شیخ عبدالکریم حائری یزدی اجازه اجتهاد دریافت کرد.

اثر نامدار او موسوعه یا دایرةالمعارف ۱۱جلدی «الغدیر» در رأس تألیفات امینی و حاصل زحمات ۴۰ ساله او است. امینی برای تدوین این کتاب به کتابخانه‌های کشورهای مختلف از جمله عراق، هندوستان، پاکستان، مغرب، مصر و کشورهای دیگر دنیا مسافرت کرد. او با کار پیگیر شبانه‌روزی در کتابخانه‌های بزرگ جهان اسلام آن را به سرانجام رسانید. وی در نگارش این اثر چنان‌که خود گفته ۱۰هزار جلد کتاب را به دقت مطالعه و استنساخ و به ۱۰۰هزار رساله مراجعه مکرر کرده است. از جمله شهرهایی که وی با این هدف به آن‌ها سفر کرد، می‌توان حیدرآباد، دکن، علیگره، لکنهو، کانپور، جلالی در هند؛ قاهره، رامپور، فوعه، معرفه در مصر و حلب، نبل و دمشق در سوریه را برشمرد.

از این منظر تلاش و یادآور زحمات اسطوره‌های حدیث و فقه شیعه همچون شیخ کلینی است که برای استوار ساختن مبانی مکتب اهل بیت(ع) به اقطار جهان اسلام سفر نمود تا آثار برجای مانده از ائمه اطهار(ع) را گردآورد. نمونه‌های فراوانی از همت والای علامه امینی در دلدادگی به مقام امیرمؤمنان و صبر در مسیر رفع مظلومیت از او نقل شده است.

سید ابوالحسن اصفهانی، مرجع بزرگ تقلید آن دوره در تقریظ و مقدمه خود بر کتاب شهداء الفضیلة درباره عالمان شهید شیعه، علامه امینی را پرچمدار دانش، ادب و قهرمان جنبش فکری اسلامی دانسته است. محمدسعید دحدوح، از عالمان اهل سنت ساکن حلب، در بخشی از نامه‌اش به علامه امینی، او را وارث راستین روش و اخلاق آل محمد(ص) معرفی کرده است.

به سختی می‌توان درباره ابعاد شخصیت و فکر و آثار علامه امینی در حجمی اندک سخن گفت مگر آنکه تنها برخی نقاط برجسته و مشهور از حیات او را مرور کرد، اما جهاد علمی و عملی احیاگر غدیر آموزه‌های تعیین‌کننده‌ای بر اندیشه شیعی و حتی حیات اجتماعی پیروان اهل بیت(ع) داشته است. غیرت و همت علامه امینی در مسیر دفاع از ولایت نخستین عنصر الهام‌بخش زندگانی او است اما این غیرت برآمده از عقل بارور و شکوفای متکی بر اجتهاد و شیفته علم و تحقیق بوده است. شاید یکی از بزرگ‌ترین درس‌های علامه امینی برای نسل مؤمن و ولایتخواه امروز غیرت برآمده از علم و تعصب متکی بر آگاهی وسیع و عمیق است.

بی‌تردید اگر الغدیر علامه امینی در تراز علمی پایین و روشمندی بیگانه از فضای اندیشمندان اهل سنت جهان اسلام قرار داشت هیچگاه مورد توجه محافل دینی قرار نمی‌گرفت. مفاهمه‌ای که علامه امینی با تبیین یک عقیده خالص شیعی و از رهگذر آن با دیگر مذاهب اسلامی ایجاد نمود از نمونه‌های کم‌نظیر دوران معاصر است.

موعظه

آیت‌الله حائری شیرازی

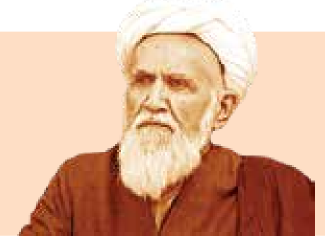

ولایت است که به عبادت روح و معنا می‌دهد

وصل شدن به خدا چگونه است؟ مثالی می‌زنم. شبکه تولید برق، ۷۰هزار ولت است. توان چراغ‌های معمولی ۲۲۰ ولت است که باید از چندین ترانس بگذرد تا به شبکه ۷۰هزار ولتی برسد. وقتی این برق تنزل کرد تا به ۲۲۰ ولت رسید، آن موقع می‌توانی لامپ روشن کنی و می‌گویی این چراغ، وصل است. چون وصل است نور می‌دهد. این اتصال اگر از یک جایی قطع شد، چراغ هست اما روشن نمی‌شود و نور نمی‌دهد! «ولایت» مثل برق است. «نماز» مثل چراغ است. خدا از ما نور می‌خواهد. شبکه ولایت در نماز که چراغ است، ایجاد نور می‌کند. شبکه ولایت در روزه که مثلاً یخچال است، ایجاد خنکی می‌کند. شبکه ولایت در حج، ایجاد حرکت می‌کند. شبکه ولایت در زکات، ایجاد اقتصاد می‌کند. اما می‌گویی شبکه ولایت است که کار می‌کند. نماز، روزه، حج، جهاد و... ابزارند مثل ابزارهای الکتریکی! اما آن چیزی که ابزارهای الکتریکی را فایده‌دار می‌کند، شبکه برق است.

در غدیر آمدند ترانس جدیدی نصب کردند و گفتند تاکنون از ترانس پیغمبر(ص) مستقیماً برق می‌گرفتید؛ مأموریت ایشان پایان یافت. از این پس از طریق ترانس علی(ع) به ولایت‌الله وصل شوید. این کار را کردند که نماز، روح و معنا داشته باشد، حیات داشته باشد و محبت‌آفرین باشد. در سقیفه آمدند اصل نماز را قبول کردند، حج، روزه، جهاد و زکات را قبول کردند اما ولایت و شبکه اتصال را حذف کردند! نتیجه این قطع اتصال، عدم پذیرش و عدم کارایی حج و جهاد و نماز شد که مصیبت‌های فراوانی برای اسلام درست کرد و درست می‌کند! از روزی که شبکه ولایت قطع شد مصیبت وارد اسلام شد. نگاه کن عالم را؟! از روز ۱۸ ذی‌الحجه تا ۲۸ صفر در مجموع ۷۰ روز می‌شود! در این ۷۰ روز چه اتفاقی افتاد. ولایت قطع شد. پس از رحلت و قطع ولایت تا به حال که هزار و اندی سال می‌گذرد چه اتفاقی افتاد؟ ۷۰ روز سقوط، با هزار سال جبران نمی‌شود! شما تا حالا برای احیای ولایت ۳۰۰هزار شهید داده‌اید. بیش از دو برابر آن جانباز داده‌اید. این همه شکنجه و مجاهدت‌های فراوان، این همه کشته‌های شب و روز در عراق و سوریه و لبنان و پاکستان و افغانستان! این همه مجاهدت هم نتوانسته آن ۷۰ روز را جبران کند!

نیم نگاه

روایت مرحوم سیدعبدالله فاطمی‌نیا از امتیازهای کتاب «الغدیر»

استدلال‌هایی که کرامت علامه امینی بود

پارسا نیکوکار| «ما یک الغدیر می‌شنویم و خیلی گذرا عبور می‌کنیم. ۱۱ جلد چاپ شده و ۱۱ جلدش چاپ نشده است. ۲۲ جلد کتاب تحقیقی! خدا می‌داند این مرد در راه نوشتن این کتاب، فانی شد! چه زحمت‌های طاقت‌فرسا...» این جملات به علاوه خاطراتی از زحمات علامه عبدالحسین امینی ذکر گاه و بیگاه مرحوم سیدعبدالله فاطمی‌نیا بر منابر بود. در حالی که کمتر از یک هفته از چهلمین روز درگذشت این استاد اخلاق می‌گذرد، نیم‌نگاهی به روایت مرحوم فاطمی‌نیا از امتیازات «الغدیر» داشتیم. آنچه می‌خوانید گفتاری است که از خلال گفت‌وگوی این استاد با ویژه‌نامه «امین شریعت» استخراج شده است.

کوچک‌تر از این هستم که الغدیر را توصیف کنم، اما می‌گویند «المعروف بقدر المعرفة». بنده برداشت‌های خودم را از نظر توصیف این کتاب شریف، در چند بند جمع‌بندی کرده‌ام. یکی قدرت استدلال و استنتاج مرحوم علامه امینی در این کتاب است. یعنی رنگ استدلال و استنتاج را خیلی از کلام‌ها دارند. در عالم محاوره و گفت‌وگو می‌بینیم کسی مطلبی را به عنوان استدلال و استنتاج عرضه می‌کند، ولی وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم آن دلیل، علیل است و فقط رنگِ دلیل دارد و می‌توان خدشه‌ای وارد کرد و آن را شکست. یکی از قدرت‌های بزرگ علامه امینی که می‌توان گفت نزدیک به کرامت است، این است که ایشان وقتی دلیل می‌آورد، آنچنان قلعه و دژی درست می‌کند که نمی‌توان از آن فرار کرد و این صفت به خوبی در این کتاب دیده می‌شود.

مطلب دیگر... مسئله قلمِ علامه امینی در این کتاب است. نکته‌ای را که باید واضح بگوییم- چون به قول علامه طباطبایی «در بحث‌های علمی تعارف نیست»- این است که علمای ما، علمای غیر عربِ ما، از نظر عربی‌نویسی به چند قسم تقسیم می‌شوند: یک عده صحیح می‌نویسند، ولی خیلی زیبا نیست، قلمی است که مطلب را می‌رساند ولی امتیازی ندارد. یک قسم، شاید عربیبشان صحیح هم نباشد، چون در بلاد عربی نبوده‌اند؛ البته در علما نیست، ولی در متأخرین پیدا می‌شود. قسم دیگر کسانی هستند که مثل علامه امینی تسلط دارند بر صحیح‌نویسی و زیبانویسی و در زمانِ حاضر غیر از صحیح‌نویسی و زیبانویسی برای نویسنده عربی، عامل دیگری لازم است و آن اینکه باید قلمش رنگ عربیتِ جدید و تحول یافته داشته باشد. در غیر این صورت می‌توان گفت برادران عرب زبان به آن کتاب، شاید بی‌رغبت باشند و دوست نداشته باشند بخوانند.

قلم علامه امینی چند مزیت دارد: یکی اینکه جدید است. البته قلم جدید، خود نیز چند قسم است، مثلاً قلم طه حسین هم جدید است، یا مثلاً جبران خلیل هم زیبا می‌نویسد، ولی باید این نکته را گفت قلم طه حسین یا قلم جبران خلیل به رمان‌نویسی و مطالب سطحی نوشتن، بیشتر تناسب دارد تا نوشتنِ مطالب علمی و عمیق. قلم علامه امینی عجیب است که مزایا را جمع کرده، یعنی با یک رنگ عربی جدید در عین حال قلم بسیار سنگین و آبرومندانه و عالِم‌پسند است. حتی شاید بتوان گفت پس از نشر الغدیر، در نویسندگیِ عرب‌ها موج‌های جدیدی به وجود آمده باشد و این نوع قلم را مورد اقتباس قرار داده باشند. ایشان عنوان‌هایی در الغدیر دارند که در نویسندگان عرب نیست، ولی همان نویسندگان عرب، با اینکه می‌دانند ایشان عجم و ایرانی بوده، همان عناوین را اقتباس می‌کنند. یک نمونه را ذکر می‌کنم: یادم می‌آید یک مجتهدی که سید هم بودند، می‌خواستند تمجید کنند می‌نوشتند «بقیّة أهل البیت». ایشان تنها کسی بود که وقتی از یک مرجع سید می‌خواست تمجید کند می‌گفت «طریقة بیت الوحي». خب این خیلی زیباتر و دقیق‌تر از آن است.

آقای امینی یک خصوصیت دیگر هم داشت که این خصوصیت در بسیاری از نویسنده‌های قابل عربی و فارسی دیده می‌شود؛ یکی مسئله جهانگردی آن بزرگوار است، یعنی آن‌هایی که با ملل و اقوام و طوایف حشر و نشر داشتند و با آن‌ها به زبان‌های مختلف گفت‌وگو داشتند، زبانشان فربه و فرهیخته شده و قلمشان هم به تبع آن. مثلاً خود سعدی که در زندگی توجه فرمایید: «هفت کشور نمی‌کند امروز/ بی مقالاتِ سعدی انجمنی»، این سعدی همه جای عالمِ آن روز، آسیای صغیرِ آن روز را رفته و گشته، افت و خیز کرده، گفت‌وگو داشته و این موجب روانی و پختگیِ بیان او و در نتیجه، روانیِ قلم و بنان او شده است. همچنین یک نکته دیگر درباره علامه امینی این است ایشان اهل تبریز بوده است. این همه بلاغتی که در صحبت امینی لبریز است نه به این خاطر است که اهل تبریز بوده، بلکه چون زبانش ترکی بوده و ادب فارسی را از روی مجاهدت فرا گرفته. معمولاً دانشمندانی که زبان فارسی را از طریق تعلم می‌آموزند، به دقائق و رقائق ادبیات فارسی توجه می‌کنند. عربی هم همین گونه است. ما ایرانی‌ها به تاریخ ادبیات عرب که می‌نگریم، مؤلفانِ شیعی که بسیاری از آن‌ها ایرانی بوده‌اند، همان‌گونه که مرحوم مطهری در خدمات متقابل می‌شمارند و آثارشان را ذکر می‌کنند، این‌ها چون ادب عرب را از طریق تعلم آموختند و زحمت به اندازه کافی کشیده و سرد و گرمِ روزگار چشیده‌اند، کتب صرف و نحو و معانی و بلاغت را دیده‌اند، قلمشان روانی پیدا کرده است. چه بسا خود عرب‌ها احساس نیاز چندانی نکنند که در پرداختن یک جمله عربی این همه اهتمام کنند. خود این یک توفیق جبری بوده و مخصوصاً در علوم اسلامی که می‌بینیم ادبیات، خودش جزو مبادی علوم است. در حوزه‌های علمیه ابتدا ادبیات را می‌آموزند و سپس قلم به دست می‌گیرند و به مسائل فقه و اصول و غیرهما مشغول می‌شوند.

به نظر خودِ علامه امینی هم یک استعداد خاصی را داشتند و پیش از اینکه صحبتی از الغدیر به میان بیاید، از زمان سال ۱۳۵۲ ق. یعنی زمانی که مرحوم علامه امینی ۳۲ سال داشتند، مرحوم اردوبادی قصیده‌ای را در ۳۳ بیت در توصیفِ ایشان و بیان علم و تقوای ایشان می‌سرایند که خود، حاکی از آن استعداد خدادادیِ مرحوم علامه هم هست.

درباره اصل مطلب این کتاب و محتوا، کتب دیگری هم داشته‌ایم، مثل همین عبقات یا غایة المرام بحرانی، ولی یک امتیاز بسیار عمده و چشمگیر الغدیر این است که ایشان در مقابل بعضی از منحرفان معاصر، به مقابله با تک‌تک آن‌ها برخاسته و شبهات آن‌ها را بررسی کرده و جواب داده است. مثلاً ملاحظه بفرمایید، نویسنده‌ای مانند محمد کردانی خیلی بی‌مهری به شیعیان نشان داده که مرحوم شرف‌الدین هم تذکراتی برایش نوشته، یا احمد امین مؤلفِ کتاب ظهر الإسلام بی‌مهری‌هایی کرده، یا حتی از قدما، ایشان رسیدگی کرده. یعنی بهتر است این‌گونه بگوییم که قسمتی از الغدیر بررسیِ همین شبهاتی است که به شیعه وارد بوده است. مطلب دیگر این است که علامه امینی وقتی نوشته‌های آن‌ها را رسیدگی می‌کند، قاطع و بدون معطلی جواب آن‌ها را می‌گوید.

حواشی

«الغدیر» در نگاه علامه‌جعفری

علامه محمدتقی جعفری در خصوص کتاب «الغدیر» می‌گوید: کتابِ الغدیر از آن آثارِ ارزنده‌ای است که مورد قضاوت‌ها و اظهار نظرهای مختلف قرار می‌گیرد. با نظر به موضوعات و محتوای این کتاب و آرای صاحب‌نظرانِ آگاه، دو موضوع در این اثر، روشن است: یکی، عظمتِ کوششی است که در الغدیر صورت گرفته است به طوری که می‌توان گفت مراجعه به آن همه مدارک و تنظیم آن‌ها برای تهیه چنین اثری کار فوق العاده ای و در عالَمِ تحقیق و تتبّع کم نظیر است. دوم، ایمان و خلوص نیت مرحوم علامه امینی است درباره روشن شدن یکی از ارکان اساسی ایدئولوژی اسلامی که برای هر مطالعه کننده هُشیار پدیدار است. این دو موضوع قابل تردید نیست.

خاطراتی از سیدعبدالعزیز طباطبایی معروف به محقق یزدی که از شاگردان صاحب الغدیر بود

علامه به روایت شاگردش

محسن فاطمی‌نژاد| به دلیل علاقه‌اش به کتاب‌شناسی و بررسی و احیای میراث کهن شیعه، در نجف از دو شخصیت مشهور، آقا بزرگ تهرانی و علامه امینی تأثیر پذیرفت. وقتی علامه امینی کتابخانه امیرالمؤمنین(ع) را تأسیس کرد، در آنجا به تحقیق و تدوین فهرست کتابخانه پرداخت و همین امر سبب انس و ارتباط مداومش با علامه عبدالحسین امینی شد.

سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی شهرت‌یافته به محققِ طباطبایی، محقق و کتاب‌شناس برجسته ایرانی، یکی از فعال‌ترین محققان حوزه متون کهن در احیای آثار شیعی بود. او به بسیاری از کتابخانه‌های جهان در آسیا و اروپا و آمریکا سفر و نسخه‌های خطی بسیاری را شناسایی نمود. یک سال پیش از انقلاب اسلامی در ایران، به علت فشارهای رژیم عراق به ایرانی‌ها، به میهن آبا و اجدادی خویش آمد و در جوار نگین شهر قم، حرم حضرت معصومه(س) تا زمان رحلت اقامت گزید.

آنچه می‌خوانید گزیده خاطرات او از عبدالحسین امینی نجفی مشهور به علامه امینی، از مراجع بنام شیعه و نویسنده کتاب دایرةالمعارفی الغدیر است. محقق طباطبایی که همه، او را برجسته‌ترین شاگرد علامه امینی می‌دانند در گفت‌وگویی که در سال‌های پایانی حیاتش با صدای جمهوری اسلامی انجام داده، بخشی از خاطراتش از صاحب الغدیر را روایت کرده است. گزیده این نکات و خاطرات که نخستین بار در سال ۱۳۷۵ و در یادنامه آن مرحوم با نام «المحقق الطباطبائي في ذکراه السنویّة الأولی» منتشر شده را در ادامه می‌خوانید.

■ مبارزه با وهابیت، از تبریز تا نجف

مرحوم علامه امینی شهداء الفضیلة را در تبریز تألیف کرد و فرستاد نجف و مرحوم آقای اردوبادی در غیاب ایشان آن را چاپ کردند. به مولا أمیرالمؤمنین(ع) و حقانیت مذهب شیعه عشق می‌ورزید. نمی‌توانست تحمل کند صدمه‌ای، اشکالی و یا مبارزه‌ای شود. در همان تاریخی که ایشان در تبریز بود، وهابی‌ها در تبریز ایادی‌ای داشته و فعالیت می‌کردند و برای تبلیغات ضدمذهب و ضد شیعه، جلسه‌هایی داشتند و ایشان از همان وقت با آن‌ها مبارزه می‌کرد. ادامه فعالیت‌های ایشان بالاخره منجر به مسافرت به نجف اشرف برای همیشه شد. از وقتی هم که از تبریز درآمد دیگر هیچ‌وقت به تبریز بازنگشت، حتی برای مسافرت. ضدیت وهابی‌ها فقط با ماست، با شیعه، نه به یهودی‌ها کار دارند و نه به مسیحی‌ها، تمام قوایشان را در همه جهانِ گسترده برای ضدیت با ما و برای مبارزه با ما بسیج کرده‌اند. این مبارزات از همان تاریخ که عرض کردم در تبریز هم بوده و ایشان از همان تاریخ با این معنا مبارزه می‌کرده که منجر به مسافرت ایشان شد.

■ می‌گفت: «دیگر مذهب ما طاپو شد»

ایشان می‌فرمودند در سفری که به هند و سوریه تشریف بردند و کتابخانه‌های آنجا را دیدند، ۱۸ ساعت (در شبانه‌روز) کار می‌کردند و یادداشت برمی‌داشتند که الان این یادداشت‌ها در دو جلد به نام ثمرات الأسفار موجود است که امید دارم ان‌شاءالله به‌زودی چاپ شود. آنجا می‌فرمودند: «دیگر مذهب ما طاپو شد»، به اصطلاحِ عراق یعنی سندِ مالکیت داریم که ثابت می‌کند به استناد احادیث پیغمبر و سنت رسول‌الله(ص) و مآخذ و منابع اهل سنت، آنچه ما می‌گوییم درست است.

■ ۱۱ جلد کتاب، یک دانه ایراد ندارد!

نکته‌ای درباره ادبیاتِ الغدیر وجود دارد؛ کتاب‌های مرحوم شیخ محمدرضا مظفر که از اساتید معروف نجف و صاحب کتابِ أحلام الیقظة بودند هم چاپ شده است مانند منطق مظفر و اصول مظفر. ایشان می‌فرمودند: «من تعجب می‌کنم شیخ محمدحسین کاشف الغطاء که آبا و اجدادی عرب بود و سرآمدِ ادبای عربِ عصرِ خودش بود و آن قلم زیبا و شیوا و معروف را دارد، وقتی کتاب کوچکی نوشت به نام اصل الشیعة وأصولها، هفت اشکالِ ادبی به ایشان کرده‌اند که در چاپ‌های بعدی مطرح است و علامه امینی که از تبریز به نجف آمده و هنوز هم لهجه‌اش ایرانی و تبریزی است، ۱۱ جلد به آن ضخامت نوشته، یک‌دانه ایراد ندارد».

■ تمام کتابخانه را مطالعه کرد و یادداشت برداشت!

هم از مرحوم آقای امینی شنیدیم و هم از مدیر کتابخانه شوشتری‌ها؛ آقای امینی می‌فرمودند: «من می‌رفتم کتابخانه حسینیه شوشتری‌ها مطالعه می‌کردم. بعد دیدم این مقدار وقتی که برای مراجعه برای خواننده‌ها تعیین شده، مثلاً از صبح تا ظهر، کافی نیست. با متصدی آن کتابخانه قرار گذاشتیم من بروم آنجا ۲۴ ساعت باشم و در را بر من ببندند. یک مقدار نان با خودم می‌بردم و وقتی کتابخانه تعطیل می‌شد، در را می‌بست و من می‌ماندم، چون تصمیم گرفته بودم تمامِ کتاب‌ها را مطالعه کنم و یادداشت بردارم. ماندم و همین کار را ادامه دادم تا همه را مطالعه کردم و یادداشت برداشتم». تصادفاً متصدی همان کتابخانه هم یک وقتی به مناسبتی همین مطلب را گفت: «آقای امینی آمد و قرار گذاشته بود من در را به روی او ببندم، ایشان ۲۴ ساعت اینجا باشد و تمام کتابخانه را مطالعه کرد و یادداشت برداشت».

■ «من تا حالا ۲۰ هزار کتاب مطالعه کرده‌ام»

مرحوم کاشف الغطاء یک وقتی از ایشان به من گله می‌کرد و می‌فرمود: «آقای امینی آمد و از کتابخانه ما استفاده کرد، کتابخانه ما را ریز ریز کرد (تعبیر ایشان این بود کتاب‌های ما را ریز ریز کرد) ولی وقتی الغدیر را چاپ کرد، یک نسخه برای کتابخانه ما نفرستاد!». از خود آقای امینی باز شنیدم درباره کتابخانه شخصیِ مرحوم شیخ محمدرضا فرج‌الله که کتاب هم در الغدیر دارد با عنوان الغدیر في الإسلام که در نجف چاپ شده است، هر نوعِ منابع و مآخذ را ایشان دارد و ایشان می‌رفت آنجا، کتابخانه شخصی شیخ محمدرضا فرج‌الله و استفاده می‌کرد و یادداشت برمی‌داشت. زمانی از ایشان شنیدم در آن وقت‌ها می‌فرمودند: «من تا حالا ۲۰ هزار کتاب مطالعه کرده‌ام».

■ «این الغدیر، ما را از انسانیت انداخت»

علاوه بر این [کار یادداشت‌برداری و نسخه‌برداری از کتب] به کارهای عبادی خودشان می‌رسیدند و به مستحبات، قرائت قرآن، زیارت ائمه و... می‌پرداختند. ایشان مکرر می‌فرمودند: «این الغدیر، ما را از انسانیت انداخت»، یعنی از دید و بازدید و آن چیزهایی که در میان دوستانشان متعارف است محروم بودند و جایی نمی‌رفتند و به این شکل اعتزال می‌کردند و از این دلیل، از این قسمت‌ها کم می‌کردند.

■ اهمیت بازبینی با توجه به انتشار کتاب‌های جدید

تازه بعد از اینکه در سال‌های اخیر تعداد زیادی کتاب چاپ می‌شد و می‌آمد، ایشان (علامه امینی) مکرر می‌فرمودند: «باید مطالعه کتاب را از سر گرفت، کتاب‌های جدید که آمده».

■ کار سازمانی یک‌نفره!

خوب در نظر دارم مرحوم آیت‌الله العظمی میرزا عبدالهادی شیرازی(ره) در تقریظی که بر الغدیر نوشته‌اند، نکته جالبی را تذکر داده‌اند. فرمودند: «اگر ایشان در میان ما در نجف نبود و در دیدگاه و منظرِ خودمان نبود، الغدیر که از چاپ بیرون می‌آمد، فکر می‌کردیم کارِ گروهی است، کار یک سازمانی است، کار یک نفر نمی‌تواند باشد! و ایشان به تنهایی کار یک گروه و سازمان را کرده است».

■ ما ارباب داریم

بعد از جنگ... کاغذ کوپنی بود و تهیه کاغذ خیلی سخت شد. ایشان فرمودند: «من برای تهیه کاغذ به بغداد رفتم و در حرم با مرحوم شیخ محمدرضا مظفر ملاقات کردم، به من گفت: برای چه آمدی؟ گفتم: برای کاغذ. گفت: چقدر کاغذ می‌خواهی؟ گفتم: ۳۰۰ بند. ایشان فرمود: من با همه روابطم ۱۵ بند کاغذ می‌خواهم برای السقیفة - ایشان می‌خواست السقیفة را چاپ کند- و الان یک ماه است که دارم دوندگی می‌کنم و هنوز دستم به جایی نرسیده است!» ایشان (مرحوم علامه) فرمودند: «من فردا می‌روم. ما ارباب داریم». علامه فرمودند: «من رفتم مرکزِ این کار. مسئولِ آنجا از من پرسید: چقدر کاغذ می‌خواهی؟ گفتم: ۳۰۰ بند. گفت اینجا تحویل می‌گیری یا به نجف بفرستیم؟ گفتم: اگر به نجف بفرستید که خیلی بهتر است. من آدرس چاپخانه را دادم و پولش را پرداختم و بیرون آمدم. بعد به آن آقا اعتراض شده بود که چطور ۳۰۰ بند کاغذ یکجا دادی؟! او گفته بود: این آقا وقتی جلو من قرار گرفت و می‌آمد، به من حالتی دست داد که اگر هر چه کاغذ می‌خواست من بایستی می‌دادم و ایشان ۳۰۰ بند خواست و من هم ۳۰۰ بند دادم».

■ نسخه بهتر و کامل‌تر

یک کتابخانه‌ای را که اسم نمی‌برم - چون ایشان با بی‌توجهی به کتاب، مطالعه می‌کردند. بعضی‌ها خیلی مقید بودند که کتاب چگونه باید باز شود و رعایت شود و... و ایشان آن رعایت لازم را نمی‌کردند- عذر می‌خواستند و آقای امینی را برای مطالعه نمی‌پذیرفتند. بعد ایشان فرمودند: «یک کتابی آنجا بود که من احتیاج داشتم و راهی هم نداشتم. به مسئول کتابخانه گفتم و ایشان اول نپذیرفت. از ناراحتی به حرم مشرف شدم، عرض کردم: آقا امیرالمؤمنین! شما مظلوم بودید، حالا هم مظلوم هستید. حتی شیعه‌های شما هم به شما ظلم می‌کنند! من در خدمت شما هستم، می‌خواهم کاری کنم به من کمک نمی‌کنند، همکاری نمی‌کنند. به دلم افتاد بروم به کربلا. از حرم بیرون آمدم، سوار ماشین شدم و رفتم کربلا - ایشان به مشاهد مشرفه که وارد می‌شدند اول به حرم می‌رفتند بعد جاهای دیگر- از ماشین پیاده شدم رفتم حرم. یکی از منبری‌های کربلا بغل دست من نشسته بود، بعد از سلام نماز گفت: آقای امینی، من چند کتاب دارم که فعلاً مورد نیاز من نیست. شما بیایید منزل ما ببینید اگر به درد شما می‌خورد هر کدامش را که لازم داشتید، ببرید. از حرم بیرون آمدیم، رفتیم منزل ایشان، کتاب‌ها را آورد. اول کتابی را که برداشتم دیدم همان کتابی است که من می‌خواستم و آن آقا نپذیرفت! خطی بود، نسخه بهتر و کامل‌تری بود! چند کتاب دیگر هم دیدم مورد استفاده من قرار می‌گیرد؛ از ایشان اجازه گرفتم و به منزل آوردم و پس از استفاده برگرداندم».

■ شاید لازم شود!

چیز عجیبی که خودم شاهد بودم این بود که یک روز بنده و آقای سید مهدی خِرسان که از دوستانِ فاضل ما در نجف بود، بر ایشان وارد شدیم. ایشان فرمودند: «لعب [فلان] بِالقِمار؛ فلان کتاب صفحه چند. من یادداشت دارم ولی نصش را می‌خواهم، خود عبارات را می‌خواهم و پیش همان آقاست- که نمی‌توانست برود کتابخانه‌اش- صفحه‌اش مشخص است، چاپش هم مشخص است. یکی از شماها بروید و عین عبارت را بنویسید و برای من بیاورید». آقای سید مهدی ملتزم شد این کار را بکند. بعد از دو روز فاصله، یا شاید یک روز، رفتم خدمتشان دیدم خود کتاب روی میز ایشان است. عرض کردم: «این آقای سید مهدی خرسان خود کتاب را برای شما آورد؟» فرمودند: «نه، شیخ أسد حیدر، مؤلفِ الإمام الصادق علیه السلام والمذاهب الأربعة دیروز آمد منزل ما و این کتاب دستش بود و گفت این باشد خدمت شما شاید لازم شود». شیخ اسد حیدر همان کتابی را که ایشان احتیاج داشت برده بود خدمتشان.

■ آیت‌الله بروجردی گفته بود الغدیر برای ما ضرر داشت!

مرحوم آقای امینی می‌فرمودند: «یک سفر خدمت آیت‌الله بروجردی رفتم، ایشان فرمودند: الغدیر شما برای گروهی نفع داشت، برای گروهی ضرر. عرض کردم: شما از کدام قسم هستید؟ فرمودند: برای من ضرر داشت؛ گروه زیادی در سوریه و لبنان در اثر این کتاب شیعه شدند و بعضی‌ها پیشنمازِ مسجدی بودند که از اوقاف ماهانه داشتند یا امثال این‌ها که کارمند بودند، این‌ها را اخراج کردند. آقای شرف‌الدین به من نامه نوشتند که این‌ها را اخراج کردند، شما برای این‌ها ماهانه قرار دهید و ما ماهانه قرار دادیم». این کتاب در همان وقت این‌قدر اثر داشت.

■ چرا این‌قدر در حبّ اهل بیت مبالغه می‌کنید؟

در سفری که ایشان به حلب رفته بود و از کتابخانه‌های آنجا استفاده می‌کرد، فرمودند: «کسی از من پرسید شما چرا این‌قدر در حبّ اهل بیت مبالغه می‌کنید؟ ما هم اهل بیت را دوست داریم، شما هم دوست دارید، شما زیاده‌روی می‌کنید» و ایشان با او وارد صحبت شده بود. بعد که از سفر برگشتند، همان مباحثه و مناظره را منظم کردند و مفصل، البته دقیق‌تر و با منابع بیشتری به صورت کتابی درآمد به نام «سیرتنا و سنتنا» که بارها چاپ شده و ترجمه هم شده است.

■ خودم در اختیار شما هستم

علامه به کتابخانه رامپور در منطقه رامپور هندوستان- که پادشاه شیعه بود و کتابخانه فنی‌ای داشت- تشریف برده و بر خود مِلِک رامپور وارد شده بودند. مدیر کتابخانه سلطنتیِ آنجا کسی بود به نام امتیاز علی عرشی که اسناد نهج‌البلاغه را که چاپ شده نوشته است؛ یک سنی متعصب و خیلی متکبر هم بود. در برخوردِ اول با آقای امینی، با اینکه میهمان آن‌ها بود، برخورد خوبی نداشته و گفت: «حاج آقا رضا (آقازاده ایشان) به من گفت مثل اینجا کارمان به سختی می‌کشد! گفتم: خب، ما هم ارباب داریم». بعد ایشان کتاب‌هایی را که شماره‌هایش را یادداشت کرده بود، طلبید. وقتی کتاب‌های خطی را برای ایشان آوردند- خطی‌های کهنه و مهم که جایی دیگر کمتر هست- ایشان فرمودند: وقتی آوردند من نگاه کردم دیدم اشتباه است، چیز دیگر است، این کتاب نیست. به علی عرشی گفتم این مثلاً تفسیر سفیان ثوری نیست. او همان‌طور با تبختر گفت: تا حالا که تفسیر سفیان ثوری بوده! من گفتم: خوب از این به بعد می‌خواهد تفسیر سفیان ثوری نباشد! بعد گفت: اگر اشتباه است پس چیست؟ ایشان فرمودند: من مراجعه کردم صحیحش را گفتم. یکی دیگر را آوردند باز اشتباه درآمد. گفتم: آقا این اشتباه است، این کتاب نیست. گفت: پس چیست؟ دقت کردم از مشایخ إسنادش فهمیدم، گفتم: این معانی الأخبار کلاباذی است. سوم، چهارم، همین‌طور دنبال هم اشتباه درآمد و این موجب شد او خضوع کند! و امینی را شناخت و تسلیم شد. بعد گفتند: به او گفتم: مدتی که کتابخانه برای مردم باز می‌شود چقدر است؟ مثلاً گفت ۶ ساعت. گفتم: من از جای دور آمدم و ماندن من در اینجا خیلی محدود است، این مقدار وقت به درد من نمی‌خورد. او گفت: چقدر وقت می‌خواهی؟ گفتم: ۱۴ ساعت. گفت: اشکال ندارد. من یک نفر را معین می‌کنم از فردا که شما در بزنید، در را باز کند و ۱۴ ساعت اینجا تشریف داشته باشید. گفتند: رفتم منزل و فردای آن روز برگشتم و در زدم دیدم خودش آمد و در را باز کرد. گفتم: خوب است من کسی را که برای باز کردن معین کردید بشناسم. گفت: آقا خودم هستم در اختیار شما!

حدثنی ابی، عن ابیه(ع) قال: إنّ یوم الغدیر فی السماء اشهر منه فی الارض

پدرم به نقل از پدرش نقل کرد که فرمود :روز غدیر در آسمان مشهورتر از زمین است .

بازنشر

نگاهی متفاوت به زندگی و شخصیت علامه امینی

فدایِیِ «الغدیر»

مجید تربت‌زاده| مادر دو قاچ طالبی را گذاشت توی پیشدستی و داد دست پسرک هشت ساله و شیطانش که ببر برای پـدرت. علامه «امینی» دوسالی می‌شد افتاده بود توی بستر. بیماری، آدم چهار شانه، قوی و قدبلند دیروز را که تا دوسال پیش، حتی پسرهای جوانش هم وقت آب‌تنی حریفش نمی‌شدند، بدجوری خانه‌نشین کرده بود. پسرک توی راه به طالبی‌ها ناخنک زد، غافل از اینکه رد انگشت‌هایش روی آن‌ها مانده بود. «علامه» ظرف طالبی را گرفت و آرام گفت: «وقتی چیزی می‌دهند می‌گویند ببر، مؤدبانه ببر...». لهجه شیرین آذری و لحن شیرین‌تر، شیطنت‌های خفته پسر هشت‌ساله را بیدار کرد. ریز خندید... خندید تا جایی که پدر این بار محکم‌تر گفت: «والله... اگر حالم خوب شود، قبل از تکمیل «الغدیر» تو را آدم می‌کنم...»! آن روزها اجل به «علامه» فرصت تکمیل کردن «الغدیر» را نداد و به پسرک، فرصت زود «آدم» شدن!

■ علامه امینی جانش را گذاشت

اگر در این گزارش بیشتر از نام سوژه، چشمتان به کلمه «الغدیر» روشن شد، تقصیر ما نیست. یعنی پیشاپیش بگوییم علامه «عبدالحسین امینی» خودش خواست و انتخاب کرد که زندگی، شهرت و همه چیزش را بگذارد پای کتاب «الغدیر». کتاب که می‌گوییم، چیزی مثل کتاب‌های عادی به ذهنتان نیاید. از اهمیت آن برای عالَم تشیع زیاد گفته و نوشته‌اند و ما از قول خود «علامه» تنها یک جمله می‌نویسیم: «من برای نوشتن الغدیر، ۱۰هزار کتاب را از بای بسم‌الله تا تای تمت خوانده‌ام و به ۱۰۰هزار کتاب مراجعه مکرر داشتم». این جمله فقط من و شما آدم‌های امروز را که آمار کتاب نخواندن‌ها و مطالعه نکردن‌هایمان همه را جان به لب کرده، حیرت‌زده نمی‌کند. حتی بزرگان اهل کتاب خواندن و نوشتن، درباره «الغدیر» و نویسنده‌اش گفته‌اند: خدا می‌داند که این مرد در راه نوشتن «الغدیر» جانش را گذاشت.

■ کودک بدون کودکی

پیشینه خانوادگی و اینکه فرزند «شیخ احمد امینی» بود و از نوادگان روحانی سرشناس تبریز- امین الشرع- و محیط خانوادگی سرشار از روح علم‌آموزی بود به کنار، «عبدالحسین» هوش و نبوغ بالایی هم داشت و مهم‌تر از آن خیلی به دلبستگی‌های کودکی و اقتضای سنش تن نمی‌داد. ۱۰ یا ۱۲ سالگی درست مثل بزرگ‌ترها صحبت می‌کرد و مشغولیت‌هایش، چندان با عوالم کودکی جور درنمی‌آمد. معلوم بود به زندگی عادی در زادگاهش «سراب» و درس خواندن در تبریز بسنده نمی‌کند. درس‌های مقدماتی را که در تبریز تمام کرد، به «نجف» رفت.

■ ققنوس

مانند دیگر همسن و سال‌هایش، فقه، اصول، کلام و... خواند، پای درس اساتید بزرگ نشست، مراحل مختلف علمی را طی کرد و... اما پای علاقه‌های دیگری هم در کار بود. عشق دیگری افتاده بود به جانش، دست به قلم بودن را هم که از پدرش به ارث برده بود. این دو انگار دست به دست هم دادند، عشق سرشارش به زندگی و سیره اهل بیت(ع) و میل به نوشتن و خواندن یکی شدند تا حریصانه برود سراغ تاریخ، تجزیه و تحلیل رویدادهای پس از پیامبر(ص)، جست‌وجو در روایات و احادیث، قرآن و... و خلاصه نخستین جرقه‌های «الغدیر» و یک احقاق حق تاریخی در ذهنش زده شود. این آغاز همه رنج و مرارت‌هایی بود که اگر چه علامه «امینی» را ذره ذره آب کرد، تحلیل برد و حتی سوزاند اما همه آن عشق و ارادت و تلاش‌های باور نکردنی سبب شد از آتش این سوختن چندین ساله، ققنوسی مثل «الغدیر» سر برآورد و ماندگار شود.

■ مرا زندانی کردی

۴۰ سال آزگار... ۴۰ سال حتی اگر به یک زندگی عادی و آرام بگذرد باز هم چیز کم و آسانی نیست چه برسد به اینکه در تلاش و تکاپو، در سفرهای عجیب و غریب تحقیقاتی برای بدست آوردن چند جلد کتاب نایاب بگذرد. علامه «امینی» برای «الغدیر» رنج همه نوع سفر را به جان خرید. هرچند در همه سفرها، در همه کتاب‌خوانی‌های تمام نشدنی و شبانه‌روزی‌اش، در همه بی‌خوابی‌هایش آنچه را زیاد تحویل نگرفت و حتی گاه به یادشان نیاورد، سختی، تلخی، بی‌خوابی، گرما، سرما و... بـود. چه آن روز که در کتابخانه حسینیه‌ای روز و شب را فراموش کرد و لابه‌لای کتاب‌ها نشست به خواندن و یادداشت‌برداری، تا یکی دو روز بعد که سرایدار آمد و کلید انداخت، در را باز کرد و یک نفر را میان انبوه کتاب‌ها غرق مطالعه یافت... در گرمایی که زیرانداز را از عرق تن کتابخوان خیس کرده بود! شما از کی اینجا هستید... علامه همان‌طور که چیزی را یادداشت می‌کرد گفت: از وقتی شما در را قفل و مرا زندانی کردی ورفتی!

■ خدانخواست

از برکت تلاش‌ها برای شکل‌گیری «الغدیر» کتابخانه امیرالمؤمنین(ع) هم در عراق شکل گرفت. با همان سختی‌هایی که مجموعه کتاب‌های الغدیر داشت، همان سفرها، همان بی‌پولی‌ها، همان... و گاه حتی سخت‌تر. کتابخانه و گنجینه نسخه‌های نایاب و خطی‌اش -منسوب به امام علی(ع) و امام صادق(ع)- هنوز سرپاست و فرزند کوچک علامه امینی - همان که به طالبی‌ها ناخنک زد- در کنار هیئت امنای عراقی و ایرانی، آن را اداره می‌کنند. اگرچه در دوره‌های مختلف تا مرز تخریب پیش رفت اما اراده‌ای ناشناخته خواست که کتابخانه هم مانند بهانه‌اش -الغدیر- ماندگار شود. «احمد امینی» در این باره می‌گوید: «چند بار خواستند این کتابخانه را با خاک یکسان کنند... در زمان صدام نجف را محاصره کرده بودند... به اهل محل دستور داده بودند محله را خالی کنند... مأمورها هم آمده بودند... قرار بود ۷ صبح کتابخانه را منفجر کنند... می‌گویند یکباره و چند دقیقه پیش از شروع عده‌ای آمدند و به سربازان دستور دادند برگردند... نمی دانم چه شد... خدا عالم است».

■ تلافی می‌کنم

شیرینی آنچه از خود بر جای گذشت، لابد بر همه آن ۴۰ سال می‌چربیده است. ۴۰ سالی که «علامه» آب خوش از گلویش پایین نرفت، زن و فرزند کمتر از موهبت حضورش بهره‌مند شدند، تا پای کشته شدن پیش رفت و... . شیرینی «الغدیر» تنها به استنادهای محکم و خدشه‌ناپذیرش نبود. به این بود که علامه توانسته بود در فضای مسمومی که دشمنان اهل بیت(ع) علیه تشیع به‌راه انداخته بودند، علمای اهل سنت را هم پای کار بیاورد و برای تدوین و انتشار «الغدیر» از آن‌ها کمک بگیرد. گلایه‌ها و تلافی کردن را هم گذاشته بود برای آن دنیا وقتی گفته بود: «روز قیامت با دشمنان امیرالمؤمنین(ع) مخاصمه خواهم کرد! همان طور که وقت آقا را گرفتند، وقت مرا هم گرفتند؛ و گرنه من می‌خواستم معارف امیرالمؤمنین(ع) را گسترش بدهم؛ این‌ها آمدند مرا وادار کردند در اثبات امامتش کتاب بنویسم!»

حواشی

«الغدیر» در نگاه صاحب‌الذریعه

شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه در خصوص «الغدیر» می‌گوید: نویسنده این اثر، امینی امین است. روزی که کتاب شهداءُ الفضیله را عرضه داشت، پرده از افتخارات درخشانی برگرفت و از افق علم، نوری خیره کننده برتابانید. او با این کتاب، رایحه ای دل انگیز به مشام ها رسانید؛ رایحه ای برتر از دو صد مشک دان. گوهرهایی به هم در پیوست آذین آفرین و آویزه هایی فراپیش داشت، زینت بخش گوش جان و خرد. بعد از این که به محتوا و عظمت علمی کتاب الغدیر پی بردم، دست به دعا برداشته، از خدا طلب کردم که بقیّه عمر مرا به علامه امینی ببخشد تا ایشان صورت واقع به الغدیر دهد.